بررسی مفهوم «منافع ملی و مسئولیت‌های فراملی» در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در گفت‌وگو با سیدصادق حقیقت

منافع ملی، شرق و غرب نمی‌شناسد

نمی‌توانیم در سیاست خارجی خود، با یک قدرت یا بلوک قدرت چیزی به نام «اتحاد دائمی» داشته باشیم. همه کشورهای جهان در حال برقراری ائتلاف‌های موقت هستند و ملاک آنها هم منافع ملی با حاصل جمع مثبت است

عبدالرحمن فتح‌الهی: ۱۹ تیر/ ۱۰ جولای، روزی بود که طیف وسیعی از طرفداران روسیه را غافلگیر کرد. مسکو با میزبانی از ششمین نشست مشترک وزیران امور خارجه شورای همکاری خلیج فارس با فدراسیون که در نهایت به یک بیانیه خبدایرانی درباره جزایر سه‌گانه ختم شد، نشان داد مدافعان سیاست‌های روسیه در داخل ارزیابی به دور از واقعیتی از روابط تهران - مسکو دارند. بااین‌حال مواضع مسکو در قبال تمامیت ارضی به قدری در میان جریان‌های سیاسی و رسانه‌های کشور بازتاب پیدا کرد که عملا تا چند روز پس از نشست، همه چیز تحت‌الشعاع امضای لاوروف پای ادعای واهی مالکیت امارات بر تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی بود. به همین واسطه موضع‌گیری‌هایی که صرفا از سر شور وطن‌پرستی و نظاره‌گر، فضا را از یک تحلیل عمیق‌تر دور می‌کرد؛ بنابراین سعی شد با فاصله‌گرفتن از آن اظهارنظرها و فرونشستن گردوخاک‌ها، تحلیل عمیق‌تری از ماهیت و نوع روابط ایران و فدراسیون روسیه در گفت‌وگو با سیدصادق حقیقت به دست آید. در گپ‌وگفت با این استاد علوم سیاسی، تلاش شده محوریت روی آسیب‌شناسی از سیاست خارجی ایران قرار گیرد.

◆ از زمانی که بیانیه مشترک کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و روسیه در قبال جزایر سه‌گانه منتشر شده است، کم نبودند تحلیل‌ها و تفسیرهای سیاسی و دیپلماتیک و همچنین واکنش‌ها به این موضوع؛ اما در گفت‌وگو با حضرت‌عالی سعی دارم به آسیب‌شناسی دقیق‌تر و عمیق‌تری از سیاست خارجی ایران در قبال روابط با روسیه بپردازم. بنابراین تلاش شد پس از گذشت فضای هیجانی که همه دست به قلم بودند و از سر شور وطن‌پرستی مطالب و تحلیل‌هایی مطرح کردند، این گفت‌وگو را با شما داشته باشم. البته بعد از موضع‌گیری مسکو علیه مالکیت جزایر سه‌گانه، طیفی از رسانه‌ها، جریان‌ها و چهره‌های داخلی عملا دست به موضع‌گیری‌هایی زدند که دقیقا مصداق واژه‌ای بود که پیش‌تر برای محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه دولت روحانی، به کار بردند. بااین‌حال، مشخصا کسی همچون علی‌اکبر ولایتی، امضای لاوروف پای بیانیه را تا حد سادگی وزیر امور خارجه روسیه تقلیل داده است؛ اما همه آگاهیم که فردی با سابقه ۱۶ ساله در وزارت امور خارجه، به خوبی می‌داند که چیزی به نام سادگی در روابط بین‌الملل، دیپلماسی و سیاست خارجی معنا ندارد و روسیه هم کشور ساده‌ای نیست. از طرف دیگر همه می‌دانیم که این دست توجیهات علی‌اکبر ولایتی هم از روی سادگی او نبوده است. اما سؤال اینجاست که مرز تشخیص واقعیت در عرصه سیاست خارجی که به‌طور مشخص با منافع ملی، امنیت ملی و تمامیت ارضی ارتباط دارد، با سیاست داخلی کجاست؟ واقعا دیپلماسی تا کجا باید پای منافع جناحی و سیاسی قربانی شود؟

ضمن تشکر از شما، به نظر بنده پاسخ این پرسش بیشتر در گرو تشریح وضعیت کنونی نظام بین‌الملل و ماهیت روابط بین‌الملل است؛ چون تا زمانی که وضعیت کنونی در عرصه نظام بین‌الملل روشن نشود، نمی‌توانیم به ارزیابی دقیق و درک درستی از گفته‌های دکتر ولایتی برسیم و درک روشنی از این واقعیت داشته باشیم که موضع ایران در قبال ادعاها بر سر جزایر سه‌گانه از سوی روسیه چه بوده است؟ در همین رابطه، دکتر ظریف که شما از آن نام بردید، اخیرا عنوان کردند که نظام بین‌الملل شکل یساقطبی دارد و در حال ظهور پیمان‌های موفت از جانب قطب‌های قدرت است؛ یعنی نه نظام تک‌قطبی، نه نظام دوقطبی یا چندقطبی یا ترکیبی از آنها در نظام بین‌الملل وجود ندارد. بنده ضمن تائید این گزاره، به بیان دیگر می‌خواهم عنوان کنم که هرچند امروز در نظام بین‌الملل قطب خاصی به عنوان محور و کانون معادلات وجود ندارد، ولی در کوتاه‌مدت، دو قدرت بزرگ در حال رقابت با همدیگر هستند که می‌توانند روی تحولات بین‌المللی اثر بگذارند؛ یعنی رقابت آمریکا و چین؛ درحالی‌که قدرت‌های دیگری مانند اتحادیه اروپا یا دیگر قطب‌ها در آسیا هم وجود دارند. مصداق نکته مهم دیگری که دکتر ظریف به آن اشاره کرد، این است که در چنین نظامی، ملاک تنها ائتلاف‌های موفت بر اساس منافع ملی و بر اساس حاصل جمع غیرصفر و مثبت است.

◆ و این چه معنایی برای سیاست خارجی ایران دارد؟

ما زمانی به سیاست خارجی در سیاست خارجی خود، با یک قدرت یا بلوک قدرت چیزی به نام «اتحاد دائمی» داشته باشیم. همه کشورهای جهان در حال برقراری ائتلاف‌های موقت هستند و ملاک آنها هم منافع ملی با حاصل جمع مثبت است. در چنین شرایطی، نمی‌توانیم سازه‌ای برنیم که با سمفونی نظام بین‌الملل ناهمخوان باشد.

◆ چگونه می‌توان برای کشوری مانند ایران حاصل جمع مثبت را تعریف کرد؟

عملکرد ما در سیاست خارجی باید به‌گونه‌ای باشد که به حاصل جمع صفر باشد و نه منفی؛ باید به حاصل جمع مثبت رسید. معنای این سخن آن است که باید به دنبال راهبرد کلی و پیمان‌های مودری باشیم که نفعی برای ما و طرف مقابل داشته باشند. برعکس، مفروض گرایش به روسیه و چین است که در ارتباط با اسوه گذشته به روسیه و به کشورهای غربی ضرر بیند.

◆ پس در حاصل جمع مثبت، برد و باختی وجود ندارد؟

دقیقا. در دیپلماسی و علم سیاست خارجی نوین، معمولا چیزی به نام برد و باخت وجود ندارد. بنابراین نباید روابط را به صورت برد و باخت ببینیم و بخواهیم بر اساس این نگاه، روابط را با دیگر کشورها تعریف کنیم. باید سیاست خارجی به سمتی میل کند که از ارتباط با دیگر کشورها به حاصل جمع مثبت برسیم؛ یعنی هرکدام از کشورها در عین رسیدن به منافع خود، بتوانند منافع مشترک را هم در ائتلاف غیرناتو شکل دهند. اگر نظام بین‌الملل را این‌گونه تعریف و تعریف کنیم، دیگر نمی‌توانیم از اتحاد با روسیه یا چین یا اصلا اتحاد با شرق یا نگاه به شرق به عنوان یک محور اصلی در سیاست خارجی ایران پا کنیم. پس باید اساس و فهم ما از نظام بین‌الملل در سیاست خارجی ایران قرار گیرد.

◆ چگونه می‌توان به ارزیابی دقیق و درک درستی از گفته‌های دکتر ولایتی برسیم و درک روشنی از این واقعیت داشته باشیم که موضع ایران در قبال ادعاها بر سر جزایر سه‌گانه از سوی روسیه چه بوده است؟ در همین رابطه، دکتر ظریف که شما از آن نام بردید، اخیرا عنوان کردند که نظام بین‌الملل شکل یساقطبی دارد و در حال ظهور پیمان‌های موفت از جانب قطب‌های قدرت است؛ یعنی نه نظام تک‌قطبی، نه نظام دوقطبی یا چندقطبی یا ترکیبی از آنها در نظام بین‌الملل وجود ندارد. بنده ضمن تائید این گزاره، به بیان دیگر می‌خواهم عنوان کنم که هرچند امروز در نظام بین‌الملل قطب خاصی به عنوان محور و کانون معادلات وجود ندارد، ولی در کوتاه‌مدت، دو قدرت بزرگ در حال رقابت با همدیگر هستند که می‌توانند روی تحولات بین‌المللی اثر بگذارند؛ یعنی رقابت آمریکا و چین؛ درحالی‌که قدرت‌های دیگری مانند اتحادیه اروپا یا دیگر قطب‌ها در آسیا هم وجود دارند. مصداق نکته مهم دیگری که دکتر ظریف به آن اشاره کرد، این است که در چنین نظامی، ملاک تنها ائتلاف‌های موفت بر اساس منافع ملی و بر اساس حاصل جمع غیرصفر و مثبت است.

◆ چنانب حقیقت، اجازه دهید اینجا یک آسیب‌شناسی جدی نسبت به وضع موجود داشته باشم. با وجود صحه‌گذاشتن بر کفته‌هایتان، ارزیابی و نقلی شما از علم نوین سیاست خارجی، جمع جدید و روابط بین‌الملل فدیا ۱۸۰ درجه با ارزیابی، تفسیر و تعابیر موجود و بعضا رسمی از جزیی به نام سیاست خارجی فلسفه دارد. در یک کلام به نظرمی‌رسد دستگاه سیاست خارجی ما اساسا سیاست خارجی را به عنوان یک «علم» رصد نمی‌کند. بلکه شالوده آن را روی برخی تفاسیر ایدئولوژیک گذاشته است؛ به‌ویژه بعد از یک‌دست شدن قدرت اجرائی و روی کار آمدن دولت رئیسی، مجددا مانند دوره احمدی‌نژاد این نگاه در دیپلماسی ما شده است که ایران بر اساس یک فهم ایدئولوژیک باید داعیه‌دار یک گفتمان در سیاست خارجی برای صدور انقلاب باشد و یا اتحاد راهبردی در کنار روسیه و چین یا امپریالیسم، استعمار و... مواجه شود. فوقانی تکنیم در آن سو هم کسانی مانند الکساندر دوگین - که شما با او گفت‌وگو داشته‌اید- روی خواش آخرالزمانی کلیسای ارتدوکس، طبق نگاه برخی تحلیل‌ها، به عنوان معظر مفکر سیاست خارجی روسیه عمل می‌کنند. حال ولی به شما چگونه می‌توان این فاصله بین باور شما از علم نوین سیاست خارجی و برداشت‌های آخرالزمانی در دیپلماسی را برکرد؟

به نکته مهمی اشاره کردید. ابتدا این نکته را روشن کنم که تحلیل‌گران حوزه روسیه معتقد نیستند که دوگین مفکر مفتکر روسی و خط‌دهنده اصلی به سیاست خارجی روسیه باشد، بلکه دوگین هم در کنار چند شخص برجسته دیگر قرار دارد. به هر صورت، متأسفانه در داخل کشور - و به‌ویژه در فضای رسانه‌ای و فضای در جریان‌های راست- این نگاه غلط درباره الکساندر دوگین وجود دارد که سیاست آخرالزمانی وی و تکیه او به کلیسای ارتودکس روسیه -که اتر محتاجهایی بر ارتش و بدنه نظامی و دفاعی روسیه هم دارد- می‌تواند با نگاه ایران انطباق و همخوانی داشته باشد؛ اما قطعا این سطح از نگرش بیشتر از یک درک نادرست و غیرواقعی نیست.

◆ ولی دوگین در فرهنگسرای اندیشه گفته بود «وقت آن رسیده به اصالت شرقی و هویت خودمان برگردیم. فرهنگ انتظار میان روسیه و ایران مشترک است». از منظر او ریشه این مسئله را باید در خلق عمیق بین لوگوس یونانی و تئوس مسیحی جست‌وجو کرد. دوگین بر این نکته هم تأکید دارد که صحبت‌کردن درباره اینکه کدام سیاسی مدل لیبرالیزم در ایران و روسیه دست‌ترست است، چیزی را جو نخواهد بد بود؛ بلد نقاط اشتراک را مطرح کنیم. پس آیا نمی‌توان گفت مشابهت‌هایی وجود دارد؟

ایجاد تنها یک شباهت صوری بین نگاه آخرالزمانی دوگین با نگاه طیفی از جریان‌های رادیکال ایران در عرصه دیپلماسی وجود دارد. ببینید، دوگین سیاست خارجی را بر اصولی مانند نئوسیالیسم روسی و تقابل با کشورهای همسایه و نظامی‌گری در برابر این کشورها تفسیر می‌کند که هیچ‌کدام از این نکات با مبانی دین اسلام و خوانش ایران از سیاست خارجی قابل توجیه و دفاع نیست. متأسفانه تنها برخی خوانش‌های غلط، و برخی جریان‌های سیاسی در داخل، بر این شباهت صوری تأکید می‌کنند.

◆ جنانب حقیقت، این را هم نباید فراموش کنیم که اگرچه بر اساس برخی خوانش‌ها و تحلیل‌ها، مبانی دوگین می‌تواند جرایی تجاوز به اوکراین را هم روشن کند، اما نباید یک نکته مهم را هم نادیده بگیریم که روسیه هم‌جیز سیاست خارجی خود را بر اساس نگاه آخرالزمانی تعریف نمی‌کند. سیاست واقع‌گرایانه، یعنی تأمین منافع ملی و امنیت ملی روسیه، عملا در برهه‌هایی این کشور را به یک بازیگر هوشمند تبدیل کرده است؛ کمااینکه درباره تائید ادعای کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس درخصوص جزایر سه‌گانه نیز به‌نحوی با انزوازدایی از سیاست خارجی خود ذیل میزبانی از نشست کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، توانست مناسبات اقتصادی و تجاری خود را با این کشورها تقویت کند. از سوی دیگر، در موضوع خرید جنگنده سوخو-۳۵ از روسیه نیز یکی از کژاره‌های انتقادی بررنگ، ناظر بر نگاه متوازن سیاست خارجی روسیه بین حفظ روابط با ایران و تأمین امنیت اسرائیل است و تاکنون با وجود پرداخت بهای ۵۰ جنگنده از سوی ایران، روس‌ها صرفا از این منظر حاضر به دادن جنگنده‌ها نشده‌اند؛ هرچند در این میان تحلیل‌های دیگری هم وجود دارد. پس قطعا میان سیاست خارجی روسیه و ایران تفاوت‌های عمده‌ای وجود دارد؛ چون به نظرمی‌رسد مشخصا ایران مبنای سیاست خارجی خود را بیشتر بر اساس خوانش‌های ایدئولوژیک پیش می‌برد؟

بله. درحالی‌که روسیه برداشت واقع‌گرایانه‌ای از منافع ملی دارد، متأسفانه ما هم منافع ملی خود را به شکل دقیق مشخص نکرده‌ایم و اصرار داریم روسیه را بر اساس منافع ایدئولوژیک درک کنیم. همان‌طورکه عرض کردم، تأثیر باورهای دوگین بر بخشی از جریان رادیکال و تندروی سیاست خارجی روسیه و نیز بر بخشی از ارتش روسیه است؛ بنابراین به شکل کلی نمی‌توان گفت کل سیاست خارجی روسیه بر اساس ایدئولوژی دوگین اداره می‌شود. البته در این میان دو جریان به دنبال بزرگ‌نمایی نقش دوگین هستند؛ یک جریان در داخل کشور است که در پاسخ به پرسش قبلی شما به جریان‌های در قم و برخی جریان‌های تندروی سیاسی اشاره کردم. برخی جریان‌های فکری در غرب هم به دنبال بزرگ‌نمایی دوگین هستند. منافع غرب از بزرگ‌نمایی دوگین کاملا متفاوت از برداشت جریان‌های داخلی است؛ چون آنها سعی دارند این‌گونه ارزیابی کنند که خشونت‌طلبی، نظامی‌گری و تجاوز روسیه به کشورهایی مثل اوکراین، بر اساس همین برداشت‌های فکری دوگین است.

◆ این سؤال مهم همواره برای من وجود داشته است که اگر خوانش آخرالزمانی دوگین بر بخشی از سیاست خارجی و قود دفاعی و نظامی روسیه تأثیرگذار است و می‌توان تجاوز کرملین به کشورهای همسایه از کرجستان تا اوکراین را بر اساس آن تحلیل کرد. چطور کشوری مانند چین که اساس و شالوده آن بر مبنای خوانش کمونیستی و تقابل با امپریالیسم، لیبرالیسم، کاپیتالیسم و... بنا نهاده شده است، به‌راحتی توان انعطاف و چرخش در سیاست خارجی را دارد تا جایی که بسیاری معتقدند شی جین‌پینگ به مراتب هوشمندتر از پوتین عمل خواهد کرد و هیچ‌گاه در دام جنگ با تایوان مانند جنگ روسیه با اوکراین نخواهد افتاد؛ آیا تفاوت ماهوی بنیاد کرد؟

البته این‌گونه نیست. حتی اگر روزی این سیاست عملا داشت، موضع اخیر روسیه در قبال جزایر سه‌گانه نشان داد که باید درخصوص این سیاست تجدیدنظر کرد. در همایش‌های خارجی که شرکت کرده‌ام، همواره این سؤال وجود داشت که روابط ایران و روسیه راهبردی است یا تاکتیکی و مقطعی؟! اکثر متفکران به دیدگاه دوم قائل بودند. مواضع اخیر روسیه نشان داد که حق با کسانی است که اعتقاد داشتند روابط تهران - مسکو تاکتیکی و غیراهبردی است. مستحضرید که این سخن به معنای روس‌ستیزی نیست. اساس روس‌گرایی و روس‌ستیزی، تقسیم جهان به شرق و غرب است، مفروضی که امروزه به‌شدت زیر سؤال رفته است.

◆ شما قائل به کدام نگاه هستید؟

با توجه به عملکرد روسیه به‌خصوص در موضوع جزایر سه‌گانه یا مسئله فروش جنگنده‌ها به ایران و قبل‌تر تجربه تلخ فروش سامانه موشکی اس-۳۰۰ به ایران با اصطلاحا حمایت‌ها و کمک‌های روسیه در نیروگاه اتمی بوشهر می‌توان گفت که روسیه منافع استراتژیکی را برای خود یا جمهوری اسلامی ایران تعریف نکرده است. این نکته‌ای نیست که ما آن را کشف کرده باشیم، بلکه این موضوعی است که مقامات روس بارها آن را صراحتا و علنا اعلام کرده‌اند. دراین‌باره یکی از مقامات در جلسه‌ای عنوان کرده بود که یکی از انتقادهای مقامات روسیه به ایران آن است که چرا باید ایران، روسیه را براساس منافع ایدئولوژیک تعریف کند در حالی که سیاست خارجی روسیه بر اساس منافع ملی است؟! چرا تهران سعی دارد، با خوانش ایدئولوژیک به ما نگاه کند؟! این جمله دیپلمات‌های روسیه برای سیاست خارجی ایران حرف بسیار سنگینی است. چون معنای این جمله آن است که دستگاه سیاست خارجی ایران هنوز ماهیت روابط بین‌الملل را نشناخته است و درکی هم از رویکرد سیاست خارجی روسیه ندارد؛ و صرفا تلاش دارد بر اساس خوانش ایدئولوژیک روابط راهبردی را ذیل سیاست نگاه به شرق یا روسیه یا چین برای خود تعریف کند.

از طرف دیگر باید این نکته را هم بررسی کرد که اساسا مفهوم کلمه «شرق» هم در سیاست نگاه به شرق ایران یک واژه مبهم است؛ چراکه کسی مانند دکتر ولایتی تاکید دارد که ایران در سایه نگاه «گرایش به شرق» می‌تواند با کشورهایی مانند اندونزی و عراق هم ارتباطات خود را پیش ببرد. این در حالی است که در «شعار نه شرقی نه غربی»، وقتی از «شرق» سخن گفته می‌شود، بحث بلوک سابق شرق مطرح است. امروز هم اگر از دانشجویان روابط بین‌الملل و علوم سیاسی سؤال کنید که مفهوم «شرق» در سیاست نگاه به شرق جمهوری اسلامی ایران شامل چه کشورهایی است، مشخصا دو کشور را در صدر و اولویت قرار می‌دهند و آن هم چین و روسیه است؛ بنابراین واقعا هنوز تعریف مشخص و روشنی از شرق مطرح نیست و هر جریان و گروه و صاحب‌نظری برای خود «شرق» را تعریف‌هایی که تعریف می‌کند و جای تعجب دارد که کسانی مانند علی‌اکبر ولایتی چگونه مفهوم سیاست نگاه به شرق را به روابط با اندونزی و عراق تعمیم می‌دهند؟!

◆ بدون شک، ساختار سیاسی فدراسیون روسیه در دوره پوتینیسم، ملغمه‌ای از آیتوکراسی- توکراسی و اتوکراسی برمبنای خواش سنتی یک، چینی‌ها مزیتن اولیتن بلینتن، چنین بلن، وزیر خارجه‌اداری و حتی هنری کسینجر بدون. چگونه خواش کمونیستی چین هیچ‌گاه مانع باور دوگین که قائل به برقرار کوفر و لیبرالیسم است، عمل نمی‌کند؟

پاسخ این پرسش کلیدی شما در مقوله‌ای به نام «مسئولیت‌های فراملی» نهفته است. در سؤال قبلی‌تان نکته مهمی را مطرح کردید که سیاست خارجی فدراسیون روسیه، در کل، براساس منافع ملی عمل می‌کند؛ درحالی‌که در اتحاد جماهیر شوروی، مسئولیت‌های فراملی نیز جدی تلقی می‌شد. در واقع در اتحاد جماهیر شوروی ملغمه‌ای از منافع ملی و مسئولیت‌های فرارسنجی و فراملی وجود بود. اینجاست که تشابهی بین سیاست خارجی در ایران و اتحاد جماهیر شوروی وجود دارد که هر دو مسئولیت‌های فرارسنجی و فراملی را براساس خوانش‌های ایدئولوژیک برای خود تعریف می‌کردند. درحالی‌که اگر فدراسیون روسیه اکنون مسئولیتی فراملی و فرارسنجی برای خود تعریف می‌کند، باید براساس همان منافع ملی تفسیر شود. آمریکا هم اگر در اسرائیل، افغانستان، عراق یا خلیج فارس و تنگه هرمز و دریای عمان و دیگر جاها برای خود مسئولیت‌های فرارسنجی و فراملی تعریف می‌کند، تماما براساس منافع ملی قابل تبیین است. به بیان دیگر، این‌گونه مسئولیت‌های فرارسنجی و فراملی باید در خدمت منافع ملی باشد. البته امکان دارد در این میان اشتباهات محاسباتی صورت بگیرد؛ مانند آنچه در افغانستان یا در عراق شکل گرفت. اما این مسئله مناقاتی با هدف اصلی آمریکا برای بهبود منافع ملی خود دارد. آمریکا از هزینه‌کردن حدود هزار میلیارد دلار در افغانستان پشیمان است، ولی هم‌اکنون آن است که تصور استراتژیست‌های آمریکا در آن زمان این بوده که سیاست خارجی این هزینه‌ها در راستای منافع ملی ایالات متحده خواهد بود. کتابی که در سال ۱۳۷۶ با عنوان «مسئولیت‌های فراملی در سیاست خارجی دولت اسلامی» توسط مرکز تحقیقات استراتژیک چاپ شد به‌دنبال تبیین مرز منافع ملی و مسئولیت‌های فراملی براساس ایدئولوژی اسلامی بود تا نشان دهد این اسلام باید در سیاست خارجی که اقداماتی انجام دهیم. خلاصه آن کتاب این بود که فقط در یک مورد مسئولیت‌های فراملی و فرارسنجی بر منافع ملی اجرا خواهد شد و آن کمک‌های فوری، ضروری و حیاتی به دیگر کشورهاست؛ برای مثال اگر حیات کوهی از مسلمان‌ها یا انسان‌ها در معرض خطر قرار بگیرد، این وظیفه دینی و انسانی جمهوری اسلامی ایران است که به آنها کمک کند. به جز این مورد هرگونه اقدامی در عرصه سیاست باید براساس منافع ملی و تشخیص متخصصان باشد؛ بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند براساس ایدئولوژی اسلامی، سیاست خارجی را به سمتی هدایت کند که منافع ملی جمعیت اتحاد تحت‌الشعاع قرار بگیرد.

◆ از منظر سلبی به موضوع نگاه کردیم، ولی از منظر ایجابی، راهکارچیست؟ برای مثال کسانی مانند الهه کولایی از بازکشت موازنه منفی به سیاست خارجی ایران مانند دوره مصدق سخن گفتند و برخی در مقابل قائل به بازگشت به سیاست موازنه مثبت در دیپلماسی هستند؟ البته که سؤال مهم‌تر اینجاست که اقتضائات این گزاره، چه قائل و سال۱۴۰۲ اجازه بازگشت به سیاست خارجی دوره مصدق و دهه ۳۰ را می‌دهد؟ اصلا در هزاره سوم می‌توان به عصر موازنه مثبت یا منفی در سیاست خارجی بازگشت؟

خیر! چون من هم معتقدم هیچ انطباقی بین شرایط حاضر با دهه ۳۰ وجود ندارد؛ برقراری موازنه مثبت یا منفی در سیاست خارجی به یک پیش‌فرض نیاز دارد که اکنون در سیاست خارجی ایران آن پیش‌فرض از بین رفته است.

◆ چه پیش‌فرض؟

اینکه در نظم جهانی چند بلوک قدرت وجود داشته باشند که ایران با باید به این بلوک امتیاز بدهد یا همه را کنار بگذارند. در پاسخ به سؤال اول شما عرض کردم که اکنون دو ائتلاف راهبردی و بلوک‌های کلاسیک قدرت در نظم جهانی وجود ندارد. کسانی که خواهان اتحاد راهبردی با روسیه هستند، نمی‌خواهند پیش‌فرض‌های قدیم خود را تجدید کنند. دیگر چیزی به نام ائتلاف‌سازی و اتحادهای راهبردی معنا ندارد؛ چون ماهیت روابط بین‌الملل عوض شده است. روابط بین‌الملل تنها به این شکل قابل شناسایی است که قدرت‌های متفاوت، روابط موقت را براساس منافع ملی و با حاصل جمع مثبت در دستور کار خود قرار دهند. پس، پیش‌فرض اجرای موازنه مثبت یا منفی در سیاست خارجی از بین رفته است. جمهوری اسلامی ایران هم دیر یا زود این پیش‌فرض خود را عوض خواهد کرد. چون موضوع موازنه مثبت یا موازنه منفی در سیاست خارجی معنا ندارد.

◆ با این توصیفات چیزی به نام گرایش و نگاه به شرق هم معنا پیدا نمی‌کند؟

نه. چنین باوری ندارم. موفودیسم تنها یک جریان از جریان‌های سیاست خارجی است؛ همان‌طورکه در کشور طیف‌های وسیعی از جریان‌های فکری چپ و جریان فکری معتدل و جریان فکری میانه داریم؛ پس جریان نوفردیدی هم یک گفتمان از جریان‌های شاخه راست در ایران است. چهره‌هایی از جریان نوفردیدی در ایران که می‌خواهند ارتباطی با فلسفه دوگین پیدا کنند، در تلاش‌اند تا یک نوع بزرگ‌نمایی از نقش دوگین در سیاست خارجی روسیه ارائه دهند تا بتوانند از این طریق نقش، جایگاه و نفوذ خود را هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی ایران تقویت کنند؛ درصورتی‌که واقعا این‌طور نیست. جریان فردیدی در ایران یک شاخه از جریان فکری راست است، نه چیزی بیش از آن، همان‌گونه که درباره دوگین نباید بزرگ‌نمایی کرد.

◆ جنانب حقیقت، بحث از خود فردید یک چیز است و بزرگ‌نمایی از جریان فردید مقوله‌ای متفاوت، من اعتقاد دارم بسیار احمد فردید، نه یک فیلسوف بلکه یک آشنا به فلسفه یا فلسفه‌خوان یا در بهترین حالت ممکن یک فلسفه‌دان است؛ هرچند تحلیل فکری او در حوزه مارتین هایدگر موجب شد برخی هایدگریست‌های امروز در ایران پدید آیند. ضمن آنکه برخی احمد فردید را یک فیلسوف می‌دانند، نادر طالب‌زاده، رافی‌پور، حسن عباسی و... تصور کنیم. اساسا بسیار است. فردید فن بیان، گویش واضح و قدرت نطق بالایی هم نداشت. حد البته این ارزیابی من متفاوت از تلقی و دشمنی کسانی مانند عبدالکریم سروش است که احمد فردید را نقل مجیعم و مجسمه نقلی می‌دانند؛ با این حال باید اذعان کرد که جریان فردید توانسته است چه در دوره فردیدیسم و چه در دوره نوفردیدیسم تو اکنارناپذیری در حوزه سیاسی و دیپلماتیک ایران بگذارد. غیر از این است؟

فرمایش شما درباره شخصیت فلسفی فردید کاملا درست است؛ به‌ویژه آنکه ما در بره‌های مختلف شاهد باورهای متفاوت و گاه متضاد از فردید بودیم که دیگر ایدئولوژی‌های پیشین او را زیر سؤال می‌برد. در دوره‌ای فردید به جبه کرایش شاخه و ارزشی برای مباسک شرعی و دینی قائل نبود و آن را اجرا نمی‌کرد؛ اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نگاه اخزارمانی خود را در قالب جمهوری اسلامی ایران و نهایتا در نظریه ولایت فقیه مطرح می‌کرد. یادم است که آن چرخش ۱۸۰درجه‌ای در اوست. البته این مسائل در تاریخ اندیشه جزء موضوعات عادی تلقی می‌شود؛ ولی مسئله این است که تفکرات فلسفی فردید- که در تایید گفته‌های شما باید عنوان کرد که تفکرات فلسفی چندان قوی و عمیقی هم نبوده- بعدها آثار و خوانش‌های سیاسی و امنیتی پیدا می‌کند. دراین‌میان برخی معتقدند که تجلی نحله فکری فردید در سیاست خارجی ایران هم وجود دارد؛ و اتفاقا از همین روست که طیفی از جریان‌های نوفردیدی و نهادها و سازمان‌های وابسته به نحله فکری فردید تلاش دارند اندیشه‌های دوگین را با برخی از مبانی و نظریات احمد فردید گره بزنند؛ اما در نهایت باید گفت که جریان فکری فردیدی -مانند شخصیت علمی خود فردید- چندان قوی نیست. جریان فردیدی و نوفردیدی تنها یک بخش از جریان‌های راست در ایران است که سهم و وزن خود را دارد.

در ضمین، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از جریان‌های سیاسی مختلف متاثر است. مثلا فردی مانند علی‌اکبر ولایتی را که قبل‌تر از آن نام بردیم، نمی‌توان از نظر فکری نزدیک به نحله فکری فردید یا یک جریان فکری - فلسفی خاص دانست، او یک پزشک متخصص اطفال است که مطالعاتی هم در حوزه تاریخ مشروطه دارد یا فردی مانند محمدجواد ظریف و کمال خرازی اهلها جیع قرایتی یا این نحله فکری ندارند. بله، برخی افراد، چهره‌ها و جریان‌ها سعی دارند نحله فکری فردیدیسم را نحله غالب و تاثیرگذار در سیاست داخلی و خارجی ایران جلوه دهند؛ اما آنچه احمد فردید گفته‌ها، هم آشفتگی مفهومی و محتوایی دارد. هم تحلیل‌های نوفردیدی مبتنی بر تحلیل علمی از عرصه نوین سیاست خارجی و نظام بین‌الملل نیست. دیگر نمی‌توان ادعاهایی مانند دوگین، فلاق در تقسیم شرق و غرب هستند؛ بنابراین هیچ قرایت و همخوانی‌ای با شرایط امروز سیاست خارجی ندارند.

◆ بله، من بااین‌ان نکات شما را درست دانستم و واقعا به نظر نمی‌رسد فردیت فکری بین علی‌اکبرولایتی و حتی کسی مانند علی لاریجانی که متصدیان سیاست نگاه به شرق در قبال چین و روسیه بوده و هستند، با نحله فکری فردید وجود داشته باشد؛ اما در مقابل این را هم بپذیریم که چه افراد نام‌برده و چه کسانی مانند محمدجواد ظریف، سیدکمال خرازی و دیگر وزرای امور خارجه هم با شدت و ضعف در محدوده‌ای ذیل مبانی راهبردی قائل تبیین است. به بیان دیگر، این‌گونه مسئولیت‌های فرارسنجی و فراملی باید در خدمت منافع ملی باشد.

◆ قدر دیگ مور مسئولیت‌های فراملی و فرارسنجی بر منافع ملی را رجحیت دارد و آن کمک‌های فوری، ضروری و حیاتی به دیگر کشورهاست. برای مثال اگر حیات گروهی از مسلمان‌ها یا انسان‌ها در معرض خطر قرار بگیرد، این وظیفه دینی و انسانی جمهوری اسلامی ایران است که به آنها کمک کند. به جز این مورد هرگونه اقدامی در عرصه سیاست باید براساس منافع ملی و تشخیص متخصصان باشد؛ بنابراین، هیچ‌کس نمی‌تواند براساس ایدئولوژی اسلامی، سیاست خارجی را به سمتی هدایت کند که منافع ملی جمعیت اتحاد تحت‌الشعاع قرار بگیرد.

◆ روابط بین‌الملل تنها به این شکل قابل شناسایی است که قدرت‌های متفاوت، روابط موقت را بر اساس منافع ملی و با حاصل جمع مثبت در دستور کار قرار دهند. پس پیش‌فرض اجرای موازنه مثبت یا منفی در سیاست خارجی از بین رفته است. جمهوری اسلامی ایران هم دیر یا زود این پیش‌فرض خود را عوض خواهد کرد. چون موضوع موازنه مثبت یا موازنه منفی در سیاست خارجی معنا ندارد.

◆ روابط با روسیه بر مدار ارتقای منافع ملی است. پس هم‌اندقدر که روسوفیل‌بودن منطق ندارد، انگلوفیل‌بودن هم غیرمنطقی است. ارتباط با کشورهایی همچون روسیه، چین، اتحادیه اروپا و حتی آمریکا ضرورتا به معنای افتادن در دام آنها نیست. به نظر می‌آید زمان آن رسیده که در سیاست‌های ایدئولوژیک در سیاست خارجی تجدیدنظر کنیم.

◆ ملاک باید مانند دهه ۸۰ باشد. وقتی ملاک عمل در سیاست خارجی منافع ملی بود، نه خوانش ایدئولوژیک، آنگاه ممکن است در موارد و به روسیه نزدیک شد و در برخی از فصول هم با آنها تضاد منافع پیدا کرد؛ همان‌گونه که در روابط با اروپا و آمریکا هم می‌توان در موضوعاتی به تفاهم و اشتراک نظر رسید و در موضوعاتی هم تقابل داشت. پس، ملاک فقط منافع ملی است و تفاوت ماهوی بین غرب و شرق در تامین منافع ملی جمهوری اسلامی ایران وجود ندارد. در راستای منافع ملی و براساس منافع مردم باید روابط با روسیه، آمریکا، اروپا، عربستان، بحرین، مصر، چین و دیگر کشورها را تعریف کرد تا بتواند منافع ملی ایرانیان را تامین کند.

◆ با این ارزیابی و نقلی شما آیا بازخوانی تاریخی در میان افکار عمومی و رسانه‌ها درباره خیانت‌های روس‌ها، چه در زمان روسیه تزاری و چه در زمان شوروی یا فدراسیون روسیه می‌تواند ملاکی برای ترسیم روابط تهران - مسکو با نگاه روس‌ستیزانه امروز باشد؟

به اعتقاد من بازخوانی‌های تاریخی و ارجاع به خیانت‌های روسیه در زمان تزار یا شوروی در حق مردم ایران بر مفهوم امروز روابط بین‌الملل دیگر بدیرفتنی نیست؛ چون اگرچه ممکن است بازخوانی این جنایت‌ها و خیانت‌های روسیه در فرهنگ عمومی مردم یا در رسانه‌ها وجود داشته باشد و به فهم فرهنگ سیاسی و مانند آن کمک کند؛ اما از نظر حقوق بین‌الملل، فدراسیون روسیه وامدار آن خیانت‌ها و جنایت‌ها در زمان روسیه تزاری یا اتحاد جماهیر شوروی نیست؛ همان‌طورکه ایران هم امروز پاسخ‌گوی برخی اشتباهات در دوره پهلوی، قاجار و قبل از آن نیست؛ بنابراین استدلال روس‌ستیزانه در داخل ایران ذیل بازخوانی خیانت‌ها و جنایت‌ها در زمان روسیه تزاری و شوروی استدلالی قوی در حوزه حقوق بین‌الملل نخواهد بود. همان‌طورکه قبلا هم تاکید کردم، امروز روس‌گرایی و روس‌ستیزی جواب نمی‌دهد. همان‌گونه که انگلوفیل بودن، چینوفیل بودن و روسوفیل بودن جواب